

# وقار و شیطنت پرنسس عاشق موتورسواری!

آوازهایی در باران - ۲۱: مهین کسمایی به جای آدری هپورن

چاپ شده در : ماهنامه سینمایی فیلم ویژه نامه روز ملی سینما

زمان انتشار : ۲۱ شهریور ماه ۱۳۸۵

به کارآموزان و دوبلورهای تازه کار می گویند «زنگ» و «جیغ» صدایتان را بگیرد. می گویند سعی کنید «نوانس» های صدایتان را در کنترل داشته باشید. نگذارید در یک جمله، صدایتان از بم به زیر یا برعکس، تغییر کند و گوش شنونده را بیازارد و رُل تان را جیغ جیغو، بلا تکلیف و بی اعتماد به نفس نشان دهد. حتی اگر خود نقش این ویژگی ها را داشته باشد، شما نباید با زیر و بم شدن مداوم صدایتان این تزلزل را اجرا کنید. ولی این تازه کارها که اغلب فقط هلاک کار گرفتن اند، هیچ کدام آن قدر دوبله باز نیستند که بشناسند و بدانند و به استادان شان بگویند پس چه طور مهین کسمایی یک عمر به جای آدری هپبورن با همین نوانس ها حرف زد؟ و چه طور زنگ و جیغ صدایش نه تنها ذره ای از محبوبیت بانوی پاکیزه و فقید سینمای هالیوود نکاست، بلکه با همان لحن لوس، دل همه را بیشتر برد و مبهوت تلفیق غریب شیطنت و معصومیت در بازی و حضور او کرد؟! و

نکته در این است که آن اساتید درست می گویند. نمی شود استثنای کسمایی و هپبورن را الگو قرار داد یا به تعمیمش فکر کرد. مثل خیلی از روش های سحرآمیز و خلاف قاعده، این یکی هم همین یک جا جواب داده و آزمایش دوباره اش هیچ گاه مثل آن جادو، «نمی گیرد». ماجرا این است که خود آدری هپبورن در نقش هایش این دوگانگی را به شکلی متفاوت با خیلی های دیگر داشت. هم به زیبایی یک بانوی شاداب جوان بود و هم می توانست در آنی، اندوهگین ترین و افسرده ترین چهره دنیا را به خود بگیرد و سال ها پیرصورت تر از سن کاراکتر به نظر برسد (مثل اواخر فیلم ساعت بچه های ویلیام وایلر که با جسد خودکشی کرده ی شرلی مک لین مواجه می شود). هم شیطنت و شوخی یک دختریچه را داشت و هم وقار و متانت یک اشرافزاده را (مثال هر دو حالت را در هر یک از این فیلم ها می توان یافت: تعطیلات رمی / شبی در رم، بانوی زیبای من و البته عشق در بعدازظهر). مثل آدم بزرگ ها بقیه را به خودش جلب می کرد، ولی بعد و در طول شکل گیری رابطه، مثل بچه ها رفتارهای عجولانه و توقعات عجیب داشت.

برای همین ترکیب است که در بانوی زیبای من، زیر و بم شدن متوالی صدای کسمایی، دوگانگی های متعدد شخصیت و رفتار الیزا دولیتل را درست و دقیق به ما منتقل می کند. چه در لحن لاتی دیالوگ

گویی اش به عنوان یک گلفروش خیابانی در صحنه ی افتتاحیه و چه در آن ترانه خوانی های مختلف موقع زندگی در خانه ی اعیانی پروفیسور هیگینز (رکس هریسون، با صدای ابوالحسن تهامی)، همه جا این زنگ و ارتعاش صدایش، ذات کودکانه ی شخصیت الیزا و خوش دلی هایش را به یادمان می آورد. در تعطیلات رُمی ، تناقض های بین شخصیت رسمی و اشرافی و متین و موقر پرنسس «آن» و شخصیت واقعی و راحت و سرزنده اش که عاشق موی کوتاه و بستنی قیفی و موتورسواری و جست و خیز و هیجان است، درست با همین تغییرات تونالیته ی صدای کسمایی شکل می گیرد. در آن مصاحبه مطبوعاتی آخر فیلم، مهارت کسمایی در این است که نشان می دهد صاحب همان صدای لرزان و دخترانه و جیغ جیغو و زنگ دار، سعی می کند با صدایی صاف و رسا و قوی و مناسب برای آن فضای تشریفاتی حرف بزند؛ اما به شکلی کامل و بی نقص، نمی تواند. درست همین نکته است که باز روحیه سرزنده و عاشق پیشه اش را به جو برادلی خبرنگار (گریگوری پک) و به ما خاطرنشان می کند. این شخصیت ها و معلق بودن شان میان متانت و شیطنت است که زنگ و نوسان دائمی صدای کسمایی را نه فقط مجاز می کند، بلکه از آن «امتیاز» و رمز موفقیت می سازد.

وقتی در اواخر سال ۱۳۷۱، همزمان با ماه های اولیه سال ۱۹۹۳ میلادی، آدری هپبورن از دنیا رفت، خانواده مهین کسمایی تا مدتی نگذاشتند او خبر مرگ بازیگری را که شهرت و اعتبار هنری شان در ایران به هم متکی بود، بشنود. برای همان نوآموزانی که دوبله را مثل یک «کار» نگاه می کنند و جز در اتاق انتظار پشت استودیوها برایش وقت نمی گذارند و با فیلم دوبله دیدن و صدا شناختن و بیان آموختن از کار استادان قدیمی ولی تر و تازه و باطراوت، میانه ای ندارند، حتماً این نوع دلبستگی خانم گوینده به خانم بازیگر، غیر عادی و حتی خنده آور است. باشد، بیهوده نیست که میان آنها هیچ اتفاق تازه ای نمی افتد و صدای کسمایی روی صورت هپبورن، هنوز این قدر تازه و «تعلیم نیافته» به نظر (یا به گوش) می رسد؛ در حالی که کامل ترین تعلیم را در خودش دارد.